

ازدواج ک اشتباه

شر قربانیان آنها کودکان هستند. فقط و فقط به خاطر حس حسادت یا تنفر د خوانده بزرگسال خود را به قتل می‌رسانند. آنچه در جنایت‌های مربوط به اهمیت دارد، این است که عمده مقتولان زیر ۱۰ سال دارند و حسادت و پس از سی پرونده‌های قتل کودکان توسط پدر یا مادر خوانده‌ها نشان می‌دهد، در

داشتیم، همانند فرزند خوانده‌ام او را کشتیم سپس اجساد آنها را به داخل حمام بردم و با راه برقی قطعه‌قطعه کردم. هر روز مقداری از جسد را در یکی از سطل‌های زیاله می‌انداختم تا این که اسکلت سر آنها را در یک محله خلوت سوزاندم اما همین باعث شد لو بروم و دستگیر شوم.

حسادت پیرمرد

حسادت فقط مخصوص زنان نیست و گاهی مردان به خصوص در پیری حساس‌تر شده و به خاطر همین حسادت مرتکب قتل می‌شوند. هفتم

آذرماه امسال پیرمرد ۸۴ ساله‌ای با پلیس البرز تماس گرفت و از جنایتی هولناک خبر داد. او با دادن آدرس محل جنایت در خیابان شهدای کرج، منتظر مأموران شد. با ورود مأموران به آپارتمان طبقه سوم آنها با پیرمردی روبه‌رو شدند که روی مبل نشسته و به آرامی به دوجسد روبه‌رویش خیره شده‌است.

پیرمرد خونسرد با اعتراف به این که همسر و فرزند خوانده‌اش را کشته است، گفت: «بعد از مرگ همسرمد مدتی تنها بودم اما با همسر دومم آشنا شدم و ازدواج کردم. چون نمی‌توانستیم بچه‌دار شویم به پیشنهاد او خواهرزاده‌اش را به عنوان فرزند خوانده پیش خودمان آوردیم. از وقتی پای پسر شش ساله به خانه‌مان باز شد، رفتار همسرمد زیرورو شد. او تمام توجهش به خواهرزاده‌اش بود و هیچ توجهی به من نمی‌کرد. چند بار از او خواستم توجه به فرزند خوانده‌ام را کمتر و به من نیز توجه کند اما او هیچ تغییری در رفتارش ایجاد نکرد. ساعتی قبل به خاطر مسائل مالی و بحث فرزند خوانده بار دیگر با همسرمد درگیر شدم. وقتی آنها خوابیدند ابتدا به سراغ فرزند خوانده‌ام رفتم و با چند ضربه چاقو او را کشتم. بعد هم به سراغ همسر ۴۵ ساله‌ام رفتم و او را که از خواب بیدار شده بود، نیز کشتم. دقایقی کنار جسد آنها نشستم اما از این که این قتل را مرتکب شدم ناراحت شدم و موضوع را خودم به پلیس گزارش دادم و منتظر ماندم تا دستگیر شوم.»

اعتیاد پدرخوانده قاتل پسر ۴ ساله

در پرونده قتل فرزند خوانده‌ها، پس از حسادت، اعتیاد نقش پررنگی دارد. مرداد سال ۹۱ مأموران پلیس تهران در جریان مرگ مشکوک پسر چهارساله‌ای در بیمارستان سوم شعبان قرار گرفتند. با حضور مأموران پلیس مشخص شد کودک چهارساله‌ای به نام متین، ساعتی قبل توسط مادر بزرگ و مادرش به بیمارستان منتقل اما مادرش دقایقی بعد ناپدید شده‌است. بررسی بیشتر پلیس نشان می‌داد کودک، مورد کودک‌آزاری قرار گرفته و بر اثر ضرب و جرح جانش را از دست داده‌است. با شناسایی مادر متین مشخص شد او از همسر اولش جدا شده و به دلیل اعتیادش

بایک فروشنده مواد مخدر به نام مهران ازدواج کرده‌است. مادر متین به نام پریسادر تحقیقات اولیه هرگونه ضرب و جرح کودک را تکذیب و مدعی شد فرزندش به خاطر بیماری پوستی که دارد جان باخته‌است. یک ماه پس از مرگ متین، پزشکی قانونی علت مرگ کودک را وارد شدن ضربات جسم سخت اعلام کرد.

با تایید قتل کودک چهار ساله بلافاصله تحقیقات برای روشن شدن علت مرگ آغاز شد که مادر او مدعی شد وقتی حال متین بد شد مهران، پدرخوانده‌اش در خانه بود و من از چرایبی حادثه بی‌خبرم.

در ادامه، مهران در یکی از پاتوق‌های مواد مخدر شناسایی و دستگیر شد. او با اعتراف به قتل کودک گفت: «روز حادثه کودک به خاطر دردهای پوستی اذیت می‌کرد و مدام فریاد می‌کشید. من مواد کشیده بودم و حالت طبیعی نداشتم، وقتی گریه او زیاد شد چند ضربه با مشت به او زدم که بیهوش شد و روی زمین افتاد. سریع مادرش را خبر کردم و او را به بیمارستان رساند اما فایده نداشت.»

نیست و حتی در ازدواج اول هم دیده می‌شود. اما

انتظار می‌رود افراد در ازدواج دوم، سنجیده‌تر عمل

کنند. ناپدری بیکار، اعصابی برای سرو کله زدن با

فرزند خوانده ندارد و با کمترین فشاری تحریک

می‌شود و اقدامی همراه با خشم می‌کند که عواقب

جبران‌ناپذیری دارد.

دیگر مورد، اختلالات روانی است. افراد با اختلال

روانی، مناسب ازدواج نیستند؛ فرقی نمی‌کند ازدواج

اول یا دوم. چنین افرادی اگر در پی درمان نروند

نمی‌توانند والد خوبی باشند چه برسد به این که

ناپدری یا نامادری شوند.

اعتیاد، عامل دیگری است که می‌تواند باعث قتل

شود. فردی که اعتیاد دارد نمی‌تواند زندگی خوبی را

شکل دهد و الکوی مناسبی باشد. مواد مخدر بسیاری

از احساسات و عواطف فرد را از بین می‌برد. قدرت تفکر

را زایل و قضاوت و بینش را نابود می‌کند. چگونه

می‌توان فردی که معتاد است را مناسب ناپدری

یا نامادری شدن دانست؟ با هر تغییر و تحریک

بر آشفته خواهد شد و منجر به وحشتناک‌ترین

اقدام شود که همان قتل است و بیشتر مواقع به

قتل فرزند خوانده منجر می‌شود.

بیکاری و مشکلات اقتصادی، خاص ازدواج دوم

های شخصیتی است که

سادت می‌تواند تا اختلال

حس حسادت دارند معمولا

به خودشان ندارند و همین

منفی به خود باعث می‌شود

امنیتی کنند. آنها همیشه

بگران از آنها پیشی بگیرند

ب کنند و همین احساس

ناتانی مانند حسادت در فرد

عامل حسادت است که در

د خوانده قربانی می‌شود.

گفت‌وگو

تشریح

۵ | ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم

چهارشنبه ۲۸ دی ۱۴۰۱ | شماره ۱۰۰۳

عشق، کورم کرد

به اتهام قتل فرزند خوانده‌اش دستگیر شده‌است. زنی جوان که با هزار امید و آرزو با مرد رویا هایش ازدواج کرد اما همین عشق چشمش را روی واقعیت‌ها بست و از او قاتل ساخت.

❖ چند سال داری؟

۲۵ سال.

❖ چه مدت است ازدواج کرده‌ای؟

حدود یک سال می‌شود.

❖ پیشتر ازدواج کرده بودی؟

نه.

❖ چه شد قبول کردی با مردی ازدواج

کنی که تجربه‌ای ناموفق و پسری خردسال داشت؟

چون عاشقش بودم. با سعید در یک مهمانی آشنا شدم. مردی متین و آرام و خوش‌تیپ. همیشه با خودم می‌گفتم، همسر اولش مقصر بوده که قدر چنین مردی را ندانسته و باعث شکست این زندگی شده‌است. همین عشقی که به او داشتم باعث شد با وجود مخالفت شدید خانواده‌ام، کنار او پای سفره عقد بنشینم.

❖ می‌دانستی قرار است با پسرش زندگی کنی؟

از روز اول این موضوع را گفت و من قبول کردم.

❖ مشکلی نداشتی؟

نه. من فقط سعید و عشقم به او را می‌دیدم.

❖ چه شد این عاشق به قاتل تبدیل شد؟

دو سه ماه اول زندگی همه چیز خوب بود. پسر سعید هم با من رابطه خوبی داشت. اما بعد از آن، احساس کردم سعید به من بی‌توجه شده و همه توجه و عشق او پسرش است. انکار با من ازدواج کرده بود تا پرستار بچه‌اش باشم. من به خاطر او جلوی همه ایستاده بودم اما طوری با من رفتار کرد که کم‌کم از او متنفر شدم. این تنفر باعث تغییر رفتارم با پسر او نیز شد. چند بار عصبانی‌ام کرد و کنکش زدم. او هم شب موضوع را به پدرش گفت و سعید با من دعوای بدی کرد.

❖ چرا جدا نشدی؟

نمی‌خواستم شکست در این ازدواج را قبول کنم، به خاطر او حتی جلوی پدر و مادرم ایستادم.

❖ برای انتقام، پسرش را کشتی؟

نه. یک حادثه باعث مرگ او شد. یک روز که از رفتار سعید عصبانی بودم، از خانه بیرون رفتم تا کمی راه بروم و آرام شوم. وقتی برگشتم، پسرش خانه را به هم ریخته بود. عصبانی شدم و دعوایش کردم. شروع به گریه کرد و گفت شب به پدرش می‌گوید. این حرفش بیشتر عصبانی‌ام کرد و هلس دادم که سرش به لبه مبل برخورد کرد و فوت شد.

❖ الان پشیمانی؟

خیلی. کاش وارد این زندگی نمی‌شدم و به حرف پدر و مادرم گوش می‌دادم. آینده خودم را تباه کردم.